

درآمدی بر سبک‌شناسی

● کرستن مالمجار
○ ترجمه: آزینا افراشی

دانشمندان با کاربرد ساخت مجهول، از هر گونه مسکولیتی شانه خالی می‌کنند یک تحلیل تعبیری را می‌نمایند.

تحلیل‌های سبک‌شناختی در محاکم قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای نمونه در چنین تحلیلی تناقضات کاربرد زبان در گفتار و نوشتار یک فرد نمایانده می‌شود. همچنین به کمک آن می‌توان به تعیین مرجع نوشته‌های بی‌هویت کمک کرد. سبک‌شناسی، جزء مهمی از تحقیقات جامعه‌شناسی زبان است و نیز می‌تواند در آموزش مورد استفاده قرار گیرد. افرادی که مایل هستند به سبک ویژه‌ای صحبت کنند یا بنویسند با آگاهی از ابزارهای زبان‌شناختی به وجود آورنده سبک مورد نظر به هدف نزدیک خواهند شد. برای نمونه، در آموزش انگلیسی به اهداف ویژه، یکی از روش‌های مؤثر، نمایاندن آن است که انواع ویژه متون ساخت‌ها و قواعد ویژه‌ای دارند؛ چنین دانشی درک از متن را بهبود می‌بخشد و برداشت را میسر می‌کند. بازیگران نیز با آگاهی از ویژگی‌های زبان‌شناختی تکیه‌ها، لهجه‌ها و سبک‌هایی که باید برای ارائه یک نقش به آن توجه کنند، بهتر عمل می‌نمایند.

گاهی سبک‌شناس به کشف ویژگی‌های تعیین‌کننده انواع مختلف متون گفتاری و نوشتاری توجه نشان می‌دهد. تمایز اصلی در این دیدگاه میان متون ادبی و غیرادبی تفاوت می‌گذارد. تمایز سنتی عمدتاً میان سبک‌شناسی ادبی و غیر ادبی وجود دارد. به هر روی هالییدی و برخی دیگر

سبک‌شناسی [Stylistics] عبارت است از مطالعه سبک متن گفتاری و نوشتاری. مقصود از سبک، وقوع پیوسته برخی عناصر و ساخت‌ها یا انواعی از عناصر و ساخت‌ها در متن در مقایسه با کلیت زبان است.

یک تحلیل سبک‌شناختی جامع از متون گفتاری یا نوشتاری، توصیفی از متن در تمام سطوح سنتی توصیف زبان‌شناختی یعنی در سطح آوایی، صورت، ساخت و معنی ارائه می‌کند، ولی در آن الزاماً به الگوهای حاصل از توالی متن توجهی نمی‌شود.

در هر تحلیل سبک‌شناختی، عناصر و ساخت‌ها با استفاده از اصطلاحات و چارچوبی توصیفی تفکیک و توصیف می‌شوند که یا از مکتب زبان‌شناختی‌ای به دست آمده که سبک‌شناس تابع آن است یا این که به منظوری خاص آن را مناسب می‌داند. البته هدف کلی بنابر گرایش‌های زبان‌شناختی سبک‌شناس متفاوت خواهد بود. برای نمونه به نظر سبک‌شناسان مکتب لندن، هدف اصلی از هر تحلیل سبک‌شناختی نشان دادن این مسأله است که متن مورد نظر چرا و چگونه عمل می‌کند.

متون مورد مطالعه ممکن است به یک دوره زمانی خاص (انگلیسی میانه) تعلق داشته باشند یا این که از سوی گروهی خاص (نویسندگان سرمقاله‌های روزنامه‌ها) یا فردی خاص (وردز ورث) ایجاد شوند. اهداف این تحلیل‌ها از کاملاً توصیفی تا تبیینی و تعبیری متغیرند.

برای نمونه، این که گروه‌های فعلی در متون علمی به صورت مجهول ظاهر می‌شوند، یک تحلیل توصیفی است. و این که دانشمندان از ساخت مجهول استفاده می‌کنند زیرا آنها به فرآیندهایی جهانی می‌پردازند که خارج از اختیارشان تحقق می‌یابد، یک تحلیل تبیینی است و نیز این که

※ این نوشته، اقتباس و ترجمه‌ای است از: Stylistics by Kristen Malmkjaer / 1996

به این نکته اشاره می‌کنند که ویژگی‌های «متون ادبی در متون غیرادبی نیز باز یافته می‌شود. مهم‌ترین تفاوت سبک‌شناسی ادبی و غیرادبی در این است که در سبک‌شناسی غیرادبی، متن مورد مطالعه در زمره «متون ادبی» قرار نمی‌گیرد ولی اساساً هر متنی را می‌توان مورد تحلیل سبک‌شناختی قرار داد.

روض‌ها و اهداف سبک‌شناسان غیرادبی، مشابه سبک‌شناسان ادبی است ولی سبک‌شناسی غیرادبی اشتقاقی است، زیرا سبک‌شناسی جدید به طور کلی از توجه به شیوه به کار رفتن زبان در «متون ادبی» و نیز از این عقیده که زبان ادبی از زبان غیرادبی دست‌کم به لحاظ کاربرد متفاوت است مایه می‌گیرد.

انواع متونی که در سبک‌شناسی غیرادبی مورد استفاده قرار می‌گیرند، مشتمل بر تبلیغات، سخنرانی‌ها و نوشته‌های سیاسی و سایر متون مرتبط با بخش ویژه‌ای از یک نهاد اجتماعی هستند. برخی جنبه‌های چنین تحلیل سبک‌شناختی با آن چه سویلز [Swales] تحلیل نوع می‌نامد، درهم می‌آمیزد. اگرچه در این مورد مانند تحلیل گفتمان و مکالمه، و زبان‌شناسی متن، تأکید بر مشخصه‌های ساختاری فراجمگانی خواهد بود. به ویژه آنچه‌ای که با نقد زبان‌شناختی سروکار دارند، به مشخصه‌های سبک‌شناختی متون توجه دارند. برای نمونه، یک منقذ زبان‌شناسی ممکن است به تحلیلی سبک‌شناختی از یک متن سیاسی بپردازد که در آن پرسشی به شکل «چرا به X نیاز داریم؟» به کرات مشاهده شود. نا اهنجا با سبک‌شناسی محض مواجه هستیم. سپس منقذ از یک عنصر تبیینی به این ترتیب بهره می‌جوید که انتخاب چنین ساخت پرسشی‌ای از گرایش نویسنده به متقاعد کردن خواننده نسبت به این مطلب سرچشمه گرفته که نیاز به X یک نتیجه صرف‌نظر شده است. گام آخری که این فعالیت را به نقد زبان‌شناختی تبدیل می‌کند، آن است که احتمالاً خوانسته نویسنده، 'ایدئولوژی' او را باز می‌تاباند.

تلاش برای یافتن بسامد وقوع نسبی عناصر از یک سو در کل زبان و از سوی دیگر در یک متن یا گروهی از متون خاص، به وضوح نشانگر آن است که در هر دو مورد یک تحلیل آماری صورت می‌گیرد و نیز این که سنت کاربرد تجزیه آماری در مطالعه متن از دیرباز همراه ما بوده است. آغاز مطالعه آماری سبک در دوره جدید ظاهراً به سال ۱۹۵۱ باز می‌گردد. یعنی وقتی که آگوستوس دو مورگان اظهار داشت که اختلاف نظر درباره اصالت برخی از نوشته‌های سنت پول را می‌توان با اندازه‌گیری بر اساس تعداد حروف واژه‌های بکار رفته، در رسالات مختلف آنجیل حل و فصل کرد. این فرضیه که طول واژه می‌تواند مشخصه تمایزدهنده برخی نویسندگان

باشد، نخستین بار به وسیله متخصص ژئوفیزیک آمریکایی به نام مندن هال مورد آزمون قرار گرفت. او نتایج بررسی‌اش را در مجله Science در سال ۱۸۸۷ به چاپ رساند. مندن هال نویسندگان متعددی را مورد بررسی قرار داد و بسامد توزیعی طول واژه‌های آنها را به دست آورد.

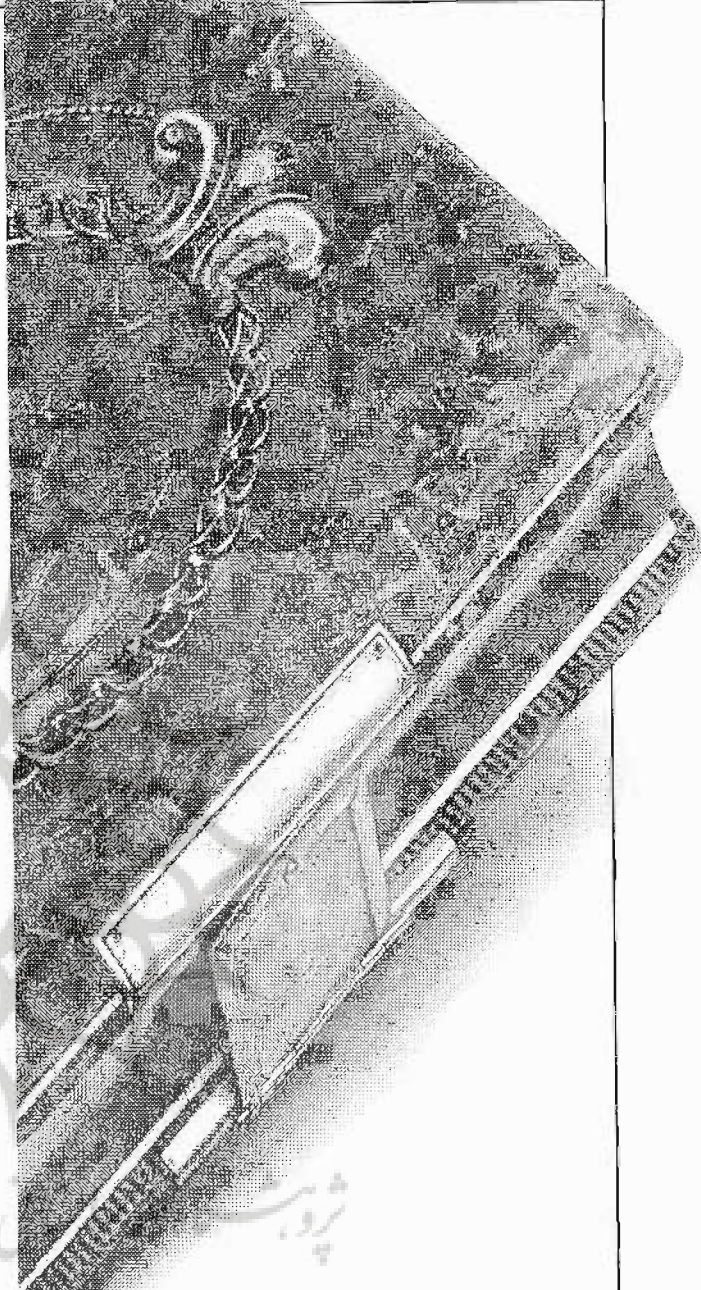
همزمان با توسعه فن‌آوری کامپیوتری و جمع‌آوری بیکره وسیعی از متون، اظهارنظر درباره بسامد نسبی عناصر زبان‌شناختی متعدد صحت یافت و در زمینه‌های متفاوت برای نمونه نگارش کتب درسی و نیز توسعه سبک‌شناسی مرجع و تعبیری به کار گرفته شد.

عناصر تعبیری‌ای که تحلیل سبک‌شناختی غیرادبی را به نقد زبان‌شناختی تبدیل می‌کند، مؤلفه اصلی بیشتر سبک‌شناسی‌های ادبی به شمار می‌آید. زیرا اگرچه می‌توان مطالعه سبک‌شناختی متن ادبی را صرفاً در جهت تعیین آن مشخصه‌های زبانی‌ای هدایت کرد که نویسنده، نوع ادبی یا دوره را نشان می‌دهد، بهتر خواهد بود اگر سبک‌شناسی ادبی را به مثابه «بسط نقد عملی» یعنی حداقل مطالعات ادبی و زبان‌شناختی در نظر بگیریم.

مباحثه جالبی درباره ارزش زبان‌شناسی در مطالعه ادبی از سوی راجر فاولر و باتسون صورت گرفته است.

دیدگاهی که غالباً از سوی افراد متمایل به سبک‌شناسی اتخاذ می‌شود، آن است که از نگاه نظریه پردازان یا محققین ادبی، سبک‌شناسی ادبی از آن جهت ارزشمند است که واژگانی برای صحبت درباره مشخصه‌های زبان‌شناختی ملموس میان رشته‌ای متن ارائه می‌کند و به این ترتیب میزانی از عنایت را فراهم می‌آورد که گاه نقد ادبی فاقد آن است. در نظر یک زبان‌شناس، سبک‌شناس ادبی از آن جهت ارزشمند است که به زبان‌شناس اجازه می‌دهد تا به تحلیل متونی بپردازد که در آنها زبانی به منظور ایجاد عاملی به کار رفته که در فرهنگ، در زمره هنر قرار می‌گیرد. به هر جهت، به وضوح می‌توان این مسأله را دریافت که هدف نوشتار ادبی بسیار دشوارتر از نوشتار تبلیغاتی یا سیاسی تحقق می‌یابد و نیز ویژگی‌هایی که نسبتاً با بسامد بالا در متن ادبی تحقق می‌یابند، به خودی خود حائز اهمیت نیستند.

یکی از روش‌های مواجهه با این مسأله، توجه به مفهوم پیش‌زمینه [Foreground] است. پیش‌زمینگی، ترجمه‌ای است که گاروپین از aktualisace در زبان چک ارائه کرده است. این اصطلاح از سوی زبان‌شناسان مکتب پراگ به کار گرفته شد، و کاربرد آن در ادبیات از این قیاس سرچشمه می‌گیرد که آن چه ویژگی اصلی ادراک بشر به شمار می‌آید، همان توانایی شناخت یک شکل در مقابل زمینه است.



جهان به وسیله متن با پیش‌زمینه‌سازی برخی جنبه‌ها یا ویژگی‌های آن صورت می‌گیرد. اعتقاد بر آن است که برخی جنبه‌های یک اثر را می‌توان به نوعی متمایز و پیش‌زمینه کرد که نوعی برجسته‌سازی زبان‌شناختی از طریق تخطی از قواعد زبان خودکار فراهم آید.

وجه تسمیه صورت‌گراها آن است که آنها به برخی جنبه‌های صوری متون ادبی مانند ریتم، جینا از سایر جنبه‌ها می‌پرداختند. در مقابل، ساختارگراها بر وابستگی درونی عناصر متعدد متن تأکید دارند و به عقیده یکی از ادبای مکتب پراگ - مکاروفسکی - اگرچه تخطی از قواعد زبان خودکار جوهر زبان شعری است و ابزاری که به وسیله آن پیش‌زمینه‌سازی حاصل می‌شود، اثر ادبی یک ساخت زیباشناختی متحد است که به وسیله همبستگی‌های درونی میان عناصری تعریف می‌شود که پیش‌زمینه شده‌اند و عناصری در اثر که در پس‌زمینه باقی مانده‌اند. چنین دیدگاه نسامینی نسبت به پیش‌زمینگی، مقدمه را برای مفهوم تئواری [parallélisma] در تعبیر یاکوبسن فراهم می‌آورد.

زبان ادبی و به ویژه زبان شعری، از آن رو یا زبان خودکار تفاوت دارند که بسیار تابع الگو هستند، یعنی آن چنان میل به تبعیت از الگو دارند که تخطی از قواعد دستور و واژگان نیز مانع آن نمی‌شود. یاکوبسن این گونه الگوسازی را تئواری می‌نامد و آن را مشخصه اصلی زبان شعری به شمار می‌آورد.

یاکوبسن شش نقش اصلی برای زبان قائل می‌شود، که این شش نقش در قالب تأکید کاربرد زبان بر یکی از شش عامل دخیل در هر عملکرد موفق ارتباطی تعریف می‌شوند. فرستنده، پیامی را برای گیرنده می‌فرستد. این پیام باید به موضوعی دلالت کند. در این میان رمزگانی مورد نیاز است که برای فرستنده و گیرنده شناخته شده باشد. و سرانجام به یک مجرای ارتباطی نیاز است که به فرستنده و گیرنده پیام امکان دهد تا میان خود ارتباط کلامی برقرار کنند. هر عامل ارتباطی با یک نقش زبانی به شرح زیر در ارتباط است:

عامل ارتباطی	نقش زبانی
فرستنده	نقش عاطفی
گیرنده	نقش ترغیبی
موضوع	نقش ارجاعی
پیام	نقش شعری
مجرای ارتباطی	نقش همدلی
رمزگانی	نقش فرازبانی

به اعتقاد یاکوبسن، معیار زبان‌شناختی تجربی برای نقش شعری، -

مفهوم پیش‌زمینگی در مرتبه نخست از آثار صورت‌گرایان روس به ویژه ویکتور اشکولوفسکی برخاسته است. به اعتقاد وی وظیفه اصلی هنر آن است که مردم را وادار سازد تا جهان را از طریق آشنایی‌زدایی [defamiliarization] به شیوه جدیدی بنگرند. آشنایی‌زدایی از

بیاد

هالییدی پیش‌زمینگی را به عنوان ارجحیت انگیزه‌مند توصیف می‌کند. او به کاربرد زبانی ویژه در اثر گلدینگز به نام «میراث خواران» اشاره می‌کند. این داستان درباره‌ی گروهی از انسان‌های نخستین است که مورد هجوم قبیله‌ای متمدن‌تر قرار می‌گیرد.

یعنی مشخصه‌ی لازم‌الوجود و ذاتی در هر قطعه‌ی شعری - آن است که نقش شعری اصل معادله را از محور انتخاب بر محور ترکیب فرافکنی می‌کند. به این ترتیب، معادله به ابزار غایبی توانی تبدیل می‌شود. پاکوبسن و سوسور بر این اعتقادند که برای هر پاره از زبان می‌توان دو بعد قائل شد. این دو بعد را می‌توان بر دو محور عمود بر هم نشان داد:

غالباً محور هم‌نشینی فقط با ساخت سروکار دارد، در حالی که معادل‌ها را می‌توان بر محور جانشینی بازیافت؛ اگرچه در شعر، محور هم‌نشینی معادل‌ها را نیز فرا می‌گیرد. در حقیقت، شعر در قالب معادل‌هایی تحقق می‌یابد که به صورت خطی در ساخت‌های متوازی در تمام سطوح به دنبال هم می‌آیند.

در سطوح مختلف توصیف زبان‌ساختی، توازی انواع مختلفی خواهد داشت. می‌توان از تمام سطوح یک متن، توصیف جامعی به دست داد. در این صورت انواع متفاوت توازی به چشم خواهد خورد. برای نمونه در سطح توصیف واج‌ساختی، پدیده‌های تجانس آوایی، ریتم و وزن قابل مشاهده است. در سطح نحوه ساخت‌های متوازی و در سطح واژگان ممکن است انواع تکرار فعلی به وقوع بپیوندد. و در سطوح بزرگ‌تر متنی، توازی در سطح کلیت اثر عمل می‌کند. برای نمونه در این ارتباط، اثر به فصول بخش‌ها یا مجله‌هایی تقسیم خواهد شد.

بی‌تردید، مفهوم پیش‌زمینگی قبل از آن که به مقاصد تبیینی به کار گرفته شود، نیاز به توضیح بیشتری دارد. زیرا حتی بررسی جامع تمام نمونه‌های توازی در یک اثر ادبی چارچوبی برای تعبیر الگوهای فوق که به خودی خود در ارتباط با تعبیر متن خنثی خواهند بود، ارائه نمی‌کند. به اعتقاد هالییدی باید میان قاعده‌مندی زبانی محض، که به خودی خود ارزشی در مطالعات ادبی ندارد و قاعده‌مندی مهم در شعر و نظم تمایز نهاد.

برای روشن شدن موضوع، صحبت از هوا را از یک سو در «یک گزارش هواشناسی» و از سوی دیگر در «وداع با اسلحه» اثر همینگوی مقایسه کنید. در گزارش هواشناسی، ارجاع مکرر به هوا در مقایسه با زبان طبیعی پیش‌زمینگی در مفهوم آشنایی‌زدایی به شمار نمی‌آید.

ولی در این داستان که درباره‌ی یک آمریکایی در ارتش ایتالیایی دوران جنگ است، ارجاع مکرر به هوا ممکن است ما را به این فکر وادارد که دلیلی برای این مسأله وجود دارد؛ و چیزی به معنی کلی کتاب می‌افزاید؛ به عبارت دیگر همینگوی از چنین ارجاعات بی در پی به مسأله هوا مقصودی ندارد.



بیدار

او خاطر نشان می‌سازد که دستور زبان این دو گروه متفاوت است. در بخشی از کتاب که به انسان‌های نخستین می‌پردازد، بیشتر از افعال لازم استفاده شده و بخش وسیعی از فاعل‌های دستوری به مردم دلالت نمی‌کند بلکه به گیاهان، اشیای بی‌جان و اعضای بدن دلالت می‌کند؛ و هنگامی که فاعل‌ها انسان هستند از افعال حرکتی استفاده نشده است. به این ترتیب تصویری از جهانی ارائه می‌شود که اگرچه انسان‌ها در آن به فعالیت مشغول هستند ولی کاری بر اشیاء انجام نمی‌دهند، خود حرکت می‌کنند ولی چیزی را حرکت نمی‌دهند... صحنه، حرکتی مداوم را می‌نمایند که در آن خود متحرک دستخوش تغییر می‌گردد و هیچ چیز دیگری عوض نمی‌شود. در چنین دنیایی هیچ‌گونه علت و معلولی از سوی ساکنین درک نمی‌شود و به این ترتیب توان شناختی محدود آنها به نمایش گزاردده می‌شود. ارجحیت انواع ساخت‌ها و مقولات دستوری‌ای که هالیدی در این قسمت از کتاب به آنها می‌پردازد، به لحاظ آماری نوعی هنجارگرایی را می‌نمایند. به اعتقاد هالیدی این امر با انگیزه صورت گرفته و در نتیجه آن بخشی از معنی کتاب شکل گرفته است.

از سوی دیگر، در مورد زبان مهاجمین، هیچ‌گونه هنجارگرایی‌ای مشاهده نمی‌شود. زبان قسمتی از کتاب که به این افراد می‌پردازد کاملاً طبیعی است و شباهت آنها را با انسان‌های کنونی می‌نمایند. آفق‌های دید گسترده‌تر و ادراکات پیچیده‌تر آنها با انسان‌های نخستین مقایسه شده است. این واقعیت که زبان این بخش از کتاب، طبیعی و هنجار تلقی می‌شود و زبان قسمت دیگر هنجارگرایی؛ نشان‌دهنده آن است که ممکن است هنجارها صرفاً به زبان استاندارد تعلق نداشته باشند. یعنی گاهی ابتدا هنجار در یک اثر خلق می‌شود، سپس تخطی از آن تحقق می‌یابد.

برتون نیز به این مسأله می‌پردازد که چگونه Sylvia Plath در *The Bell Jar* از الگوهای متعددی برای نشان دادن شخصیت اصلی داستان در تلاش و بی‌پناهی استفاده می‌کند. هر دو نویسنده مذکور نتایج را بر اساس یک تحلیل جامع دستوری از کل متن ارائه می‌کنند. همان‌طور که پیش از این نیز مورد بحث قرار گرفت، تحلیل انتخاب‌های عناصر واژگانی، مانند ارجاع به «هوا» جنبه مهمی از یک تحلیل سبک‌شناختی است و به ویژه در شعر، طبیعتاً توجه بیشتری به سطوح واجی معطوف خواهد شد.

باید میان تأثیرات سبک‌شناختی ناشی از انتخاب‌های دستوری و واژگانی از یک سو و تأثیرات واج‌شناختی از سوی دیگر تمایز قائل شد. الگوهای آوایی درون هجاها مشتمل هستند بر هم‌حروفی، همانندی واکه‌ای، همانندی همخوانی، ریتم معکوس، فراریتم و ریتم که همگی در یک تحلیل سبک‌شناختی از شعر مورد بحث قرار می‌گیرند. معمولاً به واحد

ریتمیک توجه بیشتری معطوف می‌گردد یعنی واحد الگوسازی ریتمیک که از آغاز هجای تکیه‌بر تا آغاز هجای دیگر ادامه دارد. وقتی که این الگو منظم باشد، سبک‌شناسان از آن در قالب پایه وزنی صحبت به میان می‌آورند. پایه، واحد یا گستره‌ای از هجاهای تکیه‌بر و غیر تکیه‌بر است که به منظور ایجاد یک الگوی وزنی تکرار می‌شود.

سینکلر طرحی از مراحل مجزای هر تحلیل سبک‌شناختی ارائه می‌کند و بر این مسأله تأکید دارد که پیش از تحلیل متن، ابتدا باید درکی از آن داشت:

در مرحله اول «خوانش» و «درک» کاملاً منتقدانه از متن اهمیت دارد... تحلیل از رهگذر برداشت کلی حاصل از متن میسر می‌گردد.

در مرحله بعد، تحلیل یکی از حوزه‌ها احتمالاً ساخت جمله، ریتم یا متضادها مدنظر است. عملاً واحدهای دستوری بزرگتر نقطه آغاز مناسب‌تری به شمار می‌آیند ولی در این ارتباط محدودیتی وجود ندارد.

مرحله سوم، مرحله بررسی نام دارد. در این بخش، داده‌های تحلیلی در قالب الگوها سنجیده می‌شوند تا جنبه‌های حائز اهمیت نمادها مشخص شود و نتیجه‌ای به دست می‌آید: نیاز به تحلیل‌های بعدی در صورت عدم دستیابی به نتیجه مطلوب یا توصیفی از برخی جنبه‌های الگوسازی فراهم می‌شود. در این مرحله، ماهیت الگوسازی مورد توجه باید به دقت توصیف گردد. در گام بعد، باید دید که چگونه این دستاورد به «کل معنی» تحلیل نشده ارتباط می‌یابد. ■

مطالعات فرهنگی
پایه‌های سبک‌شناسی
مجموعه‌های سبک‌شناسی